

## متن پرسش

با سلام و عرض ارادت محضر استاد معظم جناب آقای طاهرزاده. حقیقتاً از کتب و جزوات حضرتعالی بهره فراوان بردم. سوالی داشتم. این که مرحوم دکتر فردید یک چارچوب کلی تحلیل تاریخی تحت عنوان "تفکر فرهنگ تمدن" ارائه میدهند که البته دکتر داوری هم در کتبشان به این موضوع می پردازند و همانطور که مستحضرید به ترتیب تفکر را منشأ پیدایش فرهنگ و تمدن را تجسد یافته فرهنگ می دانند. بنده تقریباً اکثر کتب دکتر داوری را مطالعه کردم تا جواب این سؤال که منشأ پیدایش تفکر چیست؟ را بیابم و نهایتاً به چند جمله جالب توجه برخوردیم که یکی جمله ای است در کتاب "فلسفه چیست؟" که ایشان می گویند "تفکر دعوتی است از سوی حق" و دیگری جمله ای است در کتاب "فلسفه سیاست و خشونت" آمده که میگوید "انسان عین بستگی به حق است". از طرفی در مباحث توحید افعالی گفته می شود که انسان در مرحله تصمیم و تفکر مختار است اما این که تصمیم او در عمل محقق شود بسته به اراده و حکمت خداوند است. با آن تبیینی که حضرتعالی در شرح برهان صدیقین فرمودید همه کثراتی در عالم وجود از خداوند میگیرند پس با این حساب موجد تفکر نیز خداوند است پس در این میان تکلیف اختیار انسان چه می شود؟ احساس میکنم در پازلی که ساخته ام جای بعضی از قطعات خالی است چون اصلاً مسأله جبر و اختیار را درک نمی کنم. خواهشمندم بنده را راهنمایی نمایید.

## متن پاسخ

جواب: علیک السلام؛ خدای را شکر که او شما را به چنین تفکراتی راهنمایی فرمود و می رود که ان شاء الله در فضایی آزاد از تفکر متافیزیکی ادامه ی راه دهید. شاید بسیار ساده باشد که به روش متافیزیکی عرض کنم «خداوند که مخلوق همه ی ابعاد بنده اش می باشد، اراده کرده است که بنده اش مختار باشد.» ولی بیا و در نگاه به چنین موضوع حساسی که باید با نگاه حضوری بدان بنگری، نعلین تفکر حصولی را از پای به در آر، زیرا که در این گلستان خاری نیست. بکن ای موسی جان خلع نعلین..... که اندر گلشن جان نیست خاری اگر کفش های تفکر حصولی را در گلستان نگاه حضوری از پای به در نیاوری می خواهی چیزی را بفهمی که ساحت آن فوق فهمیدن به روش انتزاعی است. به گفته ی آن آقا؛ «تا از من در مورد اختیار سؤالی نشده و من سخنی نگفته ام، می دانم که مختارم ولی چون خواستم آن را تعریف کنم، دیگر معلوم نیست مختارم یا مجبور». مولوی در موضوع توجه به اختیار برای شما برهان نمی آورد، بلکه شما را به خودتان نشان می دهد و می گوید: این که می گویی این

کنم یا آن کنم.....خود دلیل اختیار است ای صنم اشاعره در فضای تفکر انتزاعی و حصولی گرفتار جبر شدند، و در همان مسیر، معتزلیان گرفتار تفویض گشتند، شاید سخت نباشد به روش معتزلیان ثابت کرد که انسان مختار است، ولی من از خدا می‌خواهم شما را از آن اختیاری که تفکر متافیزیکی معتزلیان اثبات می‌کند آزاد نگه دارد و به حضرت صادق «علیه‌السلام» نزدیک کند که فرمودند: «لا جَبْرَ وَ لا تَفْوِیضَ، بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ الْأَمْرَيْنِ»؛ حضرت در این جمله به همان اندازه، جبر اشاعره را نفی می‌کنند که تفویض یا اختیار به سبک معتزله را، و ما را به چیزی بین آن دو دعوت می‌نمایند. و مسلم قبول دارید که منظورشان این نیست که پنجاه درصد جبری باشیم و پنجاه درصد تفویضی، بلکه می‌خواهند بگویند یک حالتی است که اگر به خود بنگری می‌بینی که مختاری، و بر مبنای اختیار، دین به ما دستوراتی می‌دهد که انجام دهیم، و اگر به حق بنگری می‌بینی که عالم تماماً در قبضه‌ی اوست، و می‌توانی ناظر شکوه حضور او باشی، اما به این معنی که: این معیت با حق است و جبر نیست..... این تجلی مَه است، این اَبْر نیست احساس حضور حق در همه‌ی مناسبات عالم نتیجه‌ی سلوک و بصیرت است که: این نه جبر، این معنی جَبّاری است..... ذکر جَبّاری برای زاری است می‌ترسم دوباره از ساحت علم حصولی سؤال خود را به صحنه بیاوری و بخواهی مرا وادار به جواب‌های حصولی و انتزاعی نمایی، در آن صورت «هایدگر» مجبور است جلد دوم کتاب «زمان» را ننویسد. آیا می‌توان در تفکر حصولی به چیزی دست یافت که حضوری است؟ و آیا می‌توان وقتی در حضور خود اختیار را احساس می‌کنی به دنبال اختیار حصولی بگردی؟ شما که تقصیر نداری مولوی هم بر خلاف توصیه‌ی شمس که به او گفته بود کتاب‌ها را رها کند تا حقیقت به حضور او آید، باز نمی‌توانست از کتاب تَرْمُذی دل بکند و آن را در آستین خود پنهان کرده بود، ولی شمس متوجه شد و او را از آن تفکر آزاد کرد تا مزه‌ی نگاه حضوری را به بشریت بچشانند. سؤال خوبی بود، من گنگ را به زبان آورد. قربان آدم زبان فهم